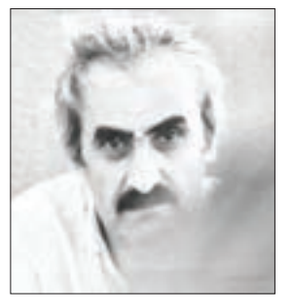
اهمیت شاهنامه از نظر باقر پرهام، نویسنده و مترجم نامداری که به تازگی درگذشت

شاهنامه با روح ایرانیان آمیخته است



خادم

باقر پرهام، نویسنده، شاعر و مترجمی که آثار مهمی در حوزه فلسفه و علوم اجتماعی ترجمه کرد و برخی از آن‌ها کتاب‌های مرجع بودند، در غربت از دنیا رفت. او نهم تیرماه ۱۳۱۴ در رودبارِ استان گیلان به دنیا آمد و در هفتم خردادماه ۱۴۰۲ در شهر ساکرامنتو، مرکز ایالت کالیفرنیای آمریکا-جایی که ۲۳ سال پایانی زندگی‌اش را در آن زندگی می‌کرد- درگذشت. او لیسانس را در رشته فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران گرفت و دکتری خود را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه نانتر پاریس، در سال ۱۳۵۲.

از مترجمان برتر جامعه شناسی

«درباره تقسیم کار اجتماعی»، «صور بنیانی حیات دینی»، «هانری کوربن: آفاق تفکر معنوی در اسلام»، «مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی»، «اقتدار»، «مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک»، «مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل»، «تاریخ فلسفه در قرن بیستم»، «استقرار شریعت در مذهب مسیح»، «پدیدارشناسی جان» و «پیشگفتار پدیدارشناسی جان»، «ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی»، «مبانی جامعه‌شناسی» بخشی از کارنامه پربار ترجمه اوست. باقر پرهام در سال ۱۳۸۶ از سوی انجمن جامعه‌شناسی ایران به همراه منوچهر صبوری کاشانی، محسن ثلاثی و عبدالحسین نیک‌گهر به‌عنوان مترجمان برتر و پیش‌کسوت علوم اجتماعی انتخاب شده بود. او در پاسخ به این سؤال که چرا به‌سمت ترجمه در حوزه علوم انسانی گرایش پیدا کرده است، گفته بود: «به چند دلیل. نخست به‌دلیل کمبود کتاب‌های مرجع برای مطالعه به‌ویژه برای دانشجویان رشته‌های فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی. من خودم در دوران تحصیل در دانش‌سرای عالی، طعم تلخ این کمبود را چشیده بودم و نمی‌خواستم نسل‌های بعدی نیز همین مشکل را داشته باشند. دلیل دوم، ضرورت شناساندن روش علمی و فلسفی جهان پیشرفته غرب در کار تألیف و گزارش مطلب در قالب کتاب و نوشته به فارسی‌زبانان و کوشش در جهت تغییر ماهوی نثر فارسی که این کار هم از راه ارائه نمونه‌های برجسته آثار غربیان از طریق ترجمه به فارسی میسر بود. اگر نثر فارسی امروزین ما قابل قیاس با حتی نثر بزرگانی چون بهار یا محمد قزوینی یا دکتر قاسم غنی نیست و بسیار از نظر روشمندبودن و دقت -درعین سادگی- پیشرفته‌تر است؛ به‌نظر من نتیجه کوشش‌های ارجمند چندنسل از مترجمان شایسته ماست و سرانجام، اهمیت آثار فلسفی و علمی غربیان در زمینه علوم انسانی و اجتماعی است که به اعتلای فرهنگی جامعه ما کمک خواهد کرد.»*

دل مشغول فردوسی، شاهنامه و اهمیت آن

یکی از آثار تألیفی باقر پرهام کتابی است با عنوان «بانگاه فردوسی: مبانی نقد خرد سیاسی در ایران» که نشر مرکز آن را در سال ۱۳۷۳ منتشر کرد. این کتاب از سه گفتار تشکیل شده است، نخستین گفتار این کتاب به مسائل و دشواری‌های موجود در خواندن و تصحیح شاهنامه پرداخته، با تقسیم این دشواری‌ها به دو مقوله اصلی لفظی و معنایی، گفتار دوم به مبانی و کارکردهای شهریاری در شاهنامه می‌پردازد و می کوشد از مطالعه انتقادی شاهنامه عناصری مفید برای شناخت خرد سیاسی در ایران در طول تاریخ بیرون کشد و نشان دهد شاهنامه در کنار جنبه‌های داستانی و شعری و زبانی و... متنی است در باب سیاست و آیین کشورداری و گفتار سوم تأملی است در تعبیر سهروردی از نبرد رستم و اسفندیار و نتایج آن در تاریخ اندیشه و سیاست در ایران. پرهام معتقد است که شاهنامه بزرگ‌ترین کتاب ایرانیان است و در گفتار اول کتاب در پاسخ به چرایی آن چنین استدلال می کند: «شاهنامه کتاب سیاست از دیدگاه ایرانیان است، مانند شهریارِ ماکیاول، که ویژگی‌های امر سیاسی را بر پایه وقایع و داده‌های تاریخ اروپاییان می‌کند. [...] اگر تنها از دیدگاه ذات شعر به موضوع بنگریم انتخاب مابین فردوسی، حافظ، خیام، مولوی، سعدی و خاقانی و... به راستی دشوار است و نمی‌توان گفت کدام یک از آنان بزرگ‌تر از دیگری یا بزرگ‌تر از همه است. ولی سخن هر کدام از این بزرگان بسته به موضوع کار و تعلق خاطرشان، که در اشعارشان آمده است ویژگی دارد که در آثار دیگران نمی‌توان یافت. این ویژگی درباره فردوسی چنان که مرحوم مینوی به اشاره گفته است، بسیار بارز است: فردوسی سخن‌سرای حماسه‌هاست. و از آنجا که از بین همه انواع ادبی حماسه از کلیت و عامیتی برخوردار است که در دیگر انواع نمی‌بینیم، حماسه را می‌توان به روح قومی و سرشت و سرنوشت ملی یک قوم نزدیک‌تر از دیگر انواع ادبی دانست. شخصیتِ هر قوم یا ملت با حماسه‌های او بهتر متمایز می‌شود تا در سروده‌ها و ساخته‌های غنایی و تمثیلی‌اش، هرچند که این گونه آثار نیز از کارگاهِ روحِ افرادی بیرون می‌آیند که از همان قوم و ملت هستند. به همین اعتبار، اگر جرئت کنیم و بگوییم شاهنامه بزرگ‌ترین کتاب ایرانیان است شاید سخنی به گزاف نگفته باشیم.»

او در گفتار دوم کتاب یعنی «مبانی و کارکردهای شهریاری در شاهنامه» می نویسد که علاقه ایرانیان به شاهنامه به عناصر داستانی، شعری و زبانی آن ختم نمی شود و مسئله بیش از این‌هاست: «منظور من البته این نیست که جنبه‌های داستانی نمایشی و دراماتیک، یا جوانب شعری یا زبانیِ شاهنامه در بیان اهمیت این کتاب قابل اعتنا نیستند یا نباید به شاهنامه از این جنبه‌ها نگریست. منظور من فقط طرح پرسشی است که ذهن ژول مول، مترجم فرانسوی شاهنامه را به خود مشغول داشته بود و او برای آن پاسخی داد که امروز می تواند راهنمایی برای پرداختن به وجهی از اهمیت شاهنامه باشد که من می خواهم بر آن تأکید کنم. مول، در پاسخ این پرسش که چرا شاهنامه در جان مردم ایران ریشه دوانیده و از حیثیت و اعتبار ملی و جهانی برخوردار شده است می گوید: «آنجا که سراینده از روح ملی راستین به شور آمده باشد دستاوردش به‌زودی همگانی می‌شود و به‌جای ترانه‌هایی که خود از آن سرچشمه گرفته است بر سر زبان‌ها می‌افتد.» او در این گفتار تلاش کرده تا نشان دهد چه حکمتی در کار شاهنامه است که سبب شده مضامین این کتاب با روح ملی مردم ایران بیامیزد.

*برای نوشتن این متن از مطلبی با عنوان «ترجمه به مثابه کنش»، منتشر شده در روزنامه هم‌میهن نیز استفاده شده است.



شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
۴شنبه
۱۰ خرداد ۱۴۰۲
۱۱ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۵۴
۱۰

نوشتاری از احمد شاکری درباره ادبیات آیینی

ادبیات تنها با روایت از یک آیین، آیینی نخواهد شد

پرسشگری از ادبیات آیینی و مسئله‌مندی دقیق و اولویت‌دار به آن منوط به دایره مفهومی و ابعاد و ارکان و کارکردهایی است که برای آن تعریف می‌شود. معبر تعریف می‌تواند توسعه‌دهنده یا تضییق کننده تعریف ذهنی ما باشد. بدون چنین معبری نمی توان مرز مشخصی میان گونه‌های مختلف هنری و ادبی ترسیم کرد و در نتیجه تفکیک مسائل آن‌ها از یکدیگر غیرممکن خواهد شد. در این صورت پاسخ‌گویی به مفهوم ادبیات آیینی سهل و ممتنع است. زیرا ادبیات آیینی عینا می‌تواند دایره مشترک مفهومی با دیگر گونه‌ها داشته باشد و همچنان می‌تواند به عنوان یک مقوله گنگ و مبهم به عنوان چالشی همیشگی، لاینحل باقی‌مانده و موجب مغالطات علمی شود.

چهارضلعی علل اربعه

آنچه در این مجال اندک درصدد واکاوی آن هستم نه مطلق ادبیات که داستانی و نه مطلق داستان که ادبیات داستانی نوین در جغرافیای ایران است. بنابر این نوع ادبی باشکوه و تاریخی شعر محل بحث حقیر نیست، همچنان که ادبیات داستانی دوره پیش از انقلاب نیز به اقتضای بحث از محدوده پرسش گری و پاسخ‌های احتمالی بیرون است. این تحدید یا تقیید موضوع بیش از آنچه انجام شده در بحث‌های علمی ضرورت دارد. چرا که تا مسئله منقح نشود و موضوع تمایز نیابد، مسائل به نحو تخصصی امکان کنکاش و تحلیل نخواهند داشت. دلیل دیگری که به انتخاب دوره ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی انجامید، دو مقطع مهمی است که ادبیات کنونی را از سیر ادبیات روایی پیش از خود متمایز می‌سازد. در تاریخ ادبیات این دو گسست در ابعاد و مراتب و انواع و گونه‌ها و متعلق‌هایی ظاهر شده است. مرحله اول دوره مشروطه و ورود ادبیات داستانی نوین است. در این مرحله ادبیات روایی مغز خود را می‌افکند و پوست دیگری بر تن می کند. ورود ادبیات ترجمه‌ای با لوازم و بواطن و لایه‌های فکری و معرفتی و حتی زبانی تحولات عمیقی بر دوره جدید ادبیات داستانی برجای می‌گذارد. گسست دوم، پیروزی انقلاب اسلامی است. پس از این واقعه با دوره‌ای از تحول مستمر مواجه هستیم که عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در آن مؤثرند. گونه‌هایی شکل می گیرند و گونه‌هایی فراموش می‌شوند. این دوره را می‌توان دوره حرکت به سمت ادبیات داستانی آیینی دانست.

اما پیش از بحث لازم است تعریفی از ادبیات آیینی به‌دست دهیم. یکی از روش‌های معهود در شناخت هر گونه‌ای قرار دادن آن در الگوی چهارضلعی علل اربعه است. بر این اساس زمانی که از ادبیات آیینی یاد می کنیم، دقیقا کدام یک از علل اربعه را اصالت می‌دهیم؟ آیا یکی از این علل یا همه آن‌ها را به صورت یکسان در شکل گیری ادبیات آیینی دخیل می‌دانیم؟ پاسخ به این پرسش، نتیجه مبنی گزینی در جانمایی ادبیات آیینی به عنوان ادبیات موضوعی یا مضمونی است. آیا ادبیات آیینی ادبیاتی است که موضوع‌های آیینی را روایت می کند یا مضامین آیینی را محور روایت خود قرار می‌دهد؟



بیرونی بودن، انتساب به دین، تکرارپذیر بودن و همه‌گیر بودن -ولو در میان عده مشخصی- از شروط آیین است

نوعا در پاسخ به این پرسش اهالی نظر تلاش کرده‌اند نسبتی میان ادبیات دینی و ادبیات آیینی برقرار نمایند. برخی این نسبت را تساوی دانسته‌اند یعنی تفاوتی به لحاظ مصداق میان ادبیات آیینی و دینی نیست. برخی ادبیات آیینی را اعم از ادبیات دینی دانسته‌اند و آن را تا سر حد ادبیاتی که به مقولات دینی اما بشری می پردازد نیز تعمیم داده‌اند. برخی دیگر ادبیات آیینی را زیر مجموعه ادبیات دینی انگاشته‌اند. با این توضیح که بخشی از تعالیم دینی در قالب آیین‌ها تکرار شده و به عادتی متداول، همه‌گیر و مرسوم تبدیل می‌شود. برخی نیز نسبت این دو را اعم و خاص من‌وجه دانسته‌اند. یعنی می‌توان حد مشترکی میان این دو قائل شد، اما محدوده اختصاصی برای هریک از دو ایر مفهومی ادبیات آیینی و دینی قابل تصور است.

آیین اخص از دین است

با تحدید ابتدایی بحث که بر اساس آن درباره ادبیات داستانی آیینی ایران در دوره معاصر سخن می گوییم، پاسخ به این پرسش و معنی‌دار کردن تعبیر ادبیات آیینی زودیاب‌تر خواهد بود. توضیح آنکه آنچه از آیین می‌دانیم آن را مفهومی اخص از دین قرار می‌دهد. به تعبیری تمامی تعالیم دینی به آیین تبدیل نمی‌شوند، بلکه آیین‌ها نوعا نتیجه جعل مستقیم دین یا برآمده از فهم دینی و سنت زیستی دین‌داران است. آیین‌ها، مراسم و عادات و رسومات و اعمالی هستند که به دین نسبت داده می‌شوند و از لایه‌های عملی و بیرونی مشترک میان دین‌داران حکایت می کنند. پس بیرونی بودن، انتساب به دین، تکرارپذیر بودن و همه‌گیر بودن -ولو در میان عده مشخصی- از شروط آیین است. در همین جا روشن می‌شود که در جوامع با جغرافیای متفاوت و فرهنگ‌های متنوع آیین‌های مختلف بومی، محلی، اقلیمی وجود دارد که برخی باستانی بوده، برخی کاملا جنبه طبیعت‌گرایانه دارد و برخی دیگر برآمده از دین هستند. یعنی کارکرد دینی دارند، دین‌داران آن را انجام می‌دهند و مستقیما از سوی شریعت یا اولیای دین توصیه شده یا به آن‌ها نسبت داده می‌شود. حال چه این آیین‌ها در زمان اولیای دین بوده باشد یا نبوده باشد.

غایت یا غرض آیین مهم است

با این مقدمه، ادبیات می‌تواند با داشتن مؤلفه‌هایی، آیینی تلقی شود. نکته تعیین کننده در این باره این است که ادبیات آیینی تنها با روایت از یک آیین، آیینی نخواهد شد. توضیح آن که با تعریفی که از آیین آمد، آیا هر روایت داستانی که موضوع خود را یکی از این امور قرار دهد و شکل و صورت آیینی به آن بدهد ادبیات آیینی خواهد بود؟ تلقی عام این است که چنین روایتی از موضوع و مناسک آیینی، آن روایت را به ادبیات آیینی موصوف خواهد ساخت. این همان‌ند آن است که بگوییم اگر ادبیاتی موضوع‌های دینی را روایت کند ادبیات دینی خواهد بود. مثلا اگر داستانی روایتگر صحنه‌های نماز باشد، ادبیات دینی است. روشن است که این ادعا دقیق نیست. چرا که در اینجا موضوعیت آیین برای ادبیات داستانی کفایت نمی کند و غایت یا غرض آیین نیز مهم است. یعنی آیا روایت از آن آیین کارکردی همانند شرکت یا مبادرت به آن آیین خواهد داشت؟ چرا که همان‌طور که گفته شد آیین به واسطه نسبتش با منبعی که از آن صادر شده است نوعی سلوک برای شرکت کننده در آن تلقی می‌شود. به عنوان مثال احساس قرب به دین می کند و دیگران او را مؤمن می‌پندارند. حال آیا باید چنین ویژگی در کارکرد ادبیات آیینی نیز لحاظ شود، یعنی با مخاطب خود نیز همان کاری را انجام دهد که آیین با فاعل و عامل و مشارکت کننده‌اش انجام می‌دهد؟ به نظر می‌رسد این گونه است.

جهان داستان با مشارکت خواننده قوام می‌یابد

نکته دیگر آن است که جهان داستان تنها با عمل خواننده یعنی مشارکت در ساخت جهان داستان و قرار گرفتن در تجربه‌ای جدید و هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌ها -برگزارکنندگان آیین- قوام نمی‌یابد. جهان داستان یک فعال مایشاء به نام «نویسنده» دارد. او علت فاعلی شکل گیری داستان آیینی است. بنابراین این سؤال برای نویسنده هم مطرح است که آیا نویسنده ادبیات آیینی در عمل داستان‌نویسانه‌اش و در عمل آفرینش گرانه‌اش در حال حضور در مراسم یا عادتی آیینی است؟ آیا نوشتن داستان نیز برای او جزوی از آیین است؟ یا نسبتی بین نویسنده و عملش یعنی روایت آیینی برقرار نیست؟ نکته و ضلع دیگر، فرم و ساختار روایی است. آیین‌ها یا برگرفته از زندگی اولیای دین هستند یا به توصیه آن‌ها انجام شده‌اند یا به ترتیبی نسبتی با دین و منابع آن برقرار می کنند. این نسبت به آیین، شیوه و سلوک و قواعد و روش و ابعاد و اضلاع می‌دهد. آیین دارای فرم مشخص خود است. بنابراین آیا همان‌طور که آیین‌ها قواعد خاص خود را دارند، ادبیات آیینی نیز به لحاظ ساختار روایی واجد قواعد خاصی است که از سلوک آیینی تبعیت می کند؟ به عنوان مثال «نخل گردانی» در استان یزد آیینی دینی است که هم زمان با عزای سیدالشهدا(ع) انجام می‌شود. ده‌ها نمونه از آیین‌های مشابه تنها در ماه محرم در استان‌های مختلف و بلکه جغرافیای جهانی برگزار می‌شود. هر یک از این آیین‌ها دارای مانیفست تاریخچه و آداب و قواعد و جزئیات متعدد است. حال سؤال این است که آیا روایت از چنین آیین‌هایی نیز تابع قواعد است؟

آیین‌های دینی نوعی تشرف به عالم قدس است

نکته‌ای که در ادامه بحث گذشته لازم است ذکر شود این است که همان‌طور که ذکر شد آیین‌ها به مرجعی بازیافته و خود را به آن منتسب می کنند. حال ممکن است برخی از این انتساب‌ها جعلی و برخی واقعی، برخی صریح و برخی ضمنی باشد، اما اصل چنین انتسابی برای کارکردگیری از آن آیین ضروری است، اما اینکه ادبیاتی که این آیین‌ها را روایت می کند نیز آیینی تلقی شود، به دو صورت محتمل است. صورت نخست این که روایت -در بحث ما ادبیات داستانی- تنها به واسطه موضوع خود (آیین) به منبع آیین تقرب جوید. این نسبت یافتگی بالواسطه است. اما چیزی که از آن یاد می کنیم بسیار عمیق‌تر و دقیق‌تر است. اینکه آیا همان‌طور که آیین‌ها به مراجعی نسبت پیدا می کنند آیا خود ادبیات یا نفس روایت یا داستان گویی و داستان‌نویسی نیز می‌تواند چنین مرجعی بیابد و چنین نسبتی با مرجع دینی -در بحث ما- برقرار کند. یعنی شیوه گفتن یا شیوه روایتی که از سیره معصومین(ع) صادر شده باشد یا مستقیما از منبع قرآنی الهام گرفته شده باشد. در صورت چنین انتسابی «ادبیات» یا «روایت داستانی» خود مستقل و فارغ از چیزی که روایت کند می‌تواند جزو آیین محسوب شود. اثبات چنین مسئله‌ای در اکنون ما بسیار دشوار است. به واسطه گسستی که پیش از این درباره آن سخن رفت، خاصه ادبیات داستانی کنونی ما در انقطاع از گذشته خود قرار دارد و قادر نیست چنین انتسابی را ترتیب دهد. سنت‌های جدیدی در ادبیات داستانی شکل گرفته‌اند و عموما مراجع فکری و فرهنگی‌شان ادبیات داستانی اومانیستی غربی است. بنابراین نه به منابع دینی و اولیای دینی که به ادبیات غربی نسبت می‌یابند. بنابراین اول این که آیین نیستند دوم این که اگر آیین باشند، ارتباطی با آیین دینی اسلامی ندارند.

نکته دیگری که در بحث ادبیات آیینی اهمیت می‌یابد نسبت مقولات آیینی با امر قدسی است. آیین‌ها خاصه آیین‌های دینی، رشحات و درجاتی از قدسانیت را به همراه داشته‌است و در فاعلین یا عاملین یا مرتبطین خود القامی کنند. آیین‌های دینی نوعی تشرف و بارِیافتگی به عالم قدس تلقی می‌شوند. حال چه این تقرب بالواسطه اولیای دین باشد چه بی‌واسطه تلقی شود. برای چنین تشرفی مقدمات و مناسکی وجود دارد. بنابراین می‌بینیم که شعر آیینی خاصه اشعاری که مثلا درباره مقتل حضرت ابی‌عبدا...(ع) سروده می‌شوند در زمان خاص، مکان خاص، برای مخاطب خاص و با لوازم خاص خوانده و اجرا می‌شوند. مخاطبان با شعر آیینی اشک می‌ریزند و به سر و سینه می‌زنند. این یعنی ادبیات شاعرانه آیینی با آیین‌های دیگر می‌آمیزد و در آن‌ها حل و هضم می‌شود. به تعبیری آیین‌های دینی با هم هم‌سنخی دارند و آمیزش می کنند. چون مرجع و مصدر آن‌ها یکی است. کسی با عنوان «مداح» یا «مرثیه‌خوان» وجود دارد که جایگاه مشخصی در مراسم آیینی پیدا کرده و از مرتبه‌ای از قداست برخوردار است. بنابراین در مراسم آیینی از «نفس» مداح یا «حال» مداح یاد می‌شود.

هنوز ابعاد مسئله برای ما روشن نیست

با این مقدمات می‌توان تا حدودی به این نکته تقریب جست که وضعیت ادبیات داستانی به عنوان آیین یا در میان آیین‌های دیگر چگونه است؟ آیا مخاطبان با داستان‌های آیینی به عنوان یک آیین روبه‌رو شده و برخورد می کنند؟ آیا ادبیات داستانی توانسته است با دیگر آیین‌ها بیامیزد و جا یا نقش خود را در میان آن‌ها بیابد؟ به نظر می‌رسد که این گونه نیست.

گرچه توفیقاتی در این باره حاصل شده است. به عنوان مثال نوع روایت‌های مستند داستانی که خاصه درباره واقعه عاشورا یا درباره زیست معصومین(ع) نوشته شده‌اند می‌توانند مؤلفه‌هایی از ادبیات آیینی را نشان دهند. یا برخی داستان‌هایی که درباره عاشورا نوشته شده همانند اشعار در هیئت‌ها و برای مخاطبان مراسم آیینی روایت می‌شوند، اما این نمونه‌ها اندک هستند.

اما درباره اینکه چرا این فاصله وجود دارد؟ چه عواملی این فاصله را تشدید یا کم می کنند؟ لازم است مسئله‌پژوهی مناسبی انجام شود. هنوز ابعاد مسئله برای ما روشن نیست. به عنوان مثال یکی از مسائل مهم در تولید ادبیات داستانی آیینی سلوک نویسنده در خلق اثر داستانی است. نویسنده ادبیات داستانی آیینی چگونه با جهان داستان و متن خود رو به رو می‌شود و با چه فرایندی آن را تولید می کند؟ آیا این فرایند کاملا مبتنی بر تداعی یا اشراق و الهام است؟ آیا این گونه است که نویسنده در «حال» اشراقی خود فرو می‌رود و خود را در کانون یک آیین می‌بیند و به داستانش دسترسی دارد یا اینکه نویسنده به صورت تکنیکال و خودآگاه و برنامه‌ریزی شده و منطبق بر قواعد داستان می‌نویسد؟ آیا داستان‌نویسی برای او یک شغل است یا یک مرحله از شوریدگی است؟ طبیعی است اگر داستان‌نویسی خود عملی آیینی تلقی شود الزامات و قواعد خاص خود را خواهد داشت. قواعدی که در آموزش داستان، نقد داستان، معنی یافتگی و تفسیر داستان دخالت خواهند کرد.

رویداد

آیت ا... جوادی آملی به اجلاسیه بین المللی پنجمین کنگره جهانی حضرت رضا(ع) پیام داد

کسی مختار نیست وهم و خیال خود را عقل بداند

روز گذشته و در آستانه ولادت امام هشتم(ع)، اجلاسیه بین‌المللی پنجمین کنگره جهانی حضرت رضا(ع) با پیام تصویری آیت ا... جوادی آملی آغاز شد. این مراسم با حضور اندیشمندانی از کشورهای مختلف در تالار قدس حرم مطهر رضوی برگزار شد.

به گزارش آستان نیوز، آیت ا... جوادی آملی در بخشی از سخنانش گفت: از ابن السکیت نقل شده است که از وجود مبارک امام رضا عَلیهِ اَفضَلُ صَلَواتِ المُصَلّین سؤال کرد: حجت خدا بر مردم امروز چیست؟ مولا(ع) فرمود: العقل. عقل بهترین حجت است. عقل آن است که هم وهم را در درون عِقال کند هم خیال را در درون عِقال کند، اگر عقل نظری است. هم شهوت را عقال کند هم غضب را عقال کند، اگر عقل عملی است. هر دو نیرو را خدا به انسان داد. یک: هر دو در تدبیر نفس انسانی‌اند. دو: نفس اگر عاقلِ بالغ و کامل باشد این دو دبیر را هدایت و راهنمایی می کند. سه: دبیر اندیشه عقل نظری است که با استدلال فکر می کند و وهم و خیال را کنترل می کند. مدیر انگیزه، عقل عملی است که (بِه عُبِد الرحمن واکتُسب بِه الجنان). ابن السکیت وقتی به امام رضا صلوات الله وسلامه علیه، عرض می کند حجت خدا بر مردم این عصر چیست؟ فرمود: العقل. وقتی به بخش پایانی سوره نساء می‌رسید، می بینید عقل آن قدر از منظر قرآن حرمت دارد. عقل یعنی عقل. نه کسی مجاز باشد وهم خود را عقل بداند، نه کسی مختار باشد خیال خود را عقل بداند. این خیال‌زده‌ها در فرهنگ قرآن کریم مختال هستند. این خیال‌زدگان عاقل نیستند این وهم‌زدگان عاقل نیستند. وهم و خیال رهزن هستند. دبیرِ اندیشه، عقل نظری است که جز استدلال چیزی را به رسمیت نمی‌شناسد و مدیر انگیزه، عقل عملی است که چیزی جز عدل را و صلح و کرامت را به رسمیت نمی‌شناسد.

با همه افراد صرف نظر از پیشینه‌شان با کرامت رفتار شود

دیگر سخنران این اجلاسیه، تولیت آستان قدس رضوی بود که با موضوع «اندیشه تمدنی امام رضا(ع)، عدالت برای همه، ظلم به هیچ کس» به بیان برخی شاخصه‌های تمدن نوین اسلامی پرداخت و اظهار کرد: در سپهر تمدن نوین اسلامی، ظلم و ستم جایی ندارد و وظیفه هر انسان متعهد به آرمان تمدن اسلامی و استقرار عدالت این است که تمام همت خود را برای ریشه کنی تمام اشکال ظلم و تبعیض اجتماعی به خدمت گیرد، البته در عین حال که برای برقراری عدالت تلاش می کنیم لازم است اهمیت حقوق فردی و اجتماعی را نیز به خاطر بسپاریم. حجت‌الاسلام احمد مروی مهم‌ترین ویژگی تمدن نوین اسلامی را ابتناء آن بر عدالت دانست و بیان کرد: عدالت الهی سنگ بنای تمدن نوین اسلامی است و از این طریق است که می‌توان اطمینان حاصل کرد که با همه ابنای بشر صرف نظر از پیشینه و شرایطشان با احترام و کرامت رفتار شود و با استحکام فکری مسیر استعمارزدایی از فکر و رفتار در مواجهه با نظام سلطه را دنبال کرد. او گفت: تمدن نوین اسلامی اذعان می‌دارد که هر فرد حق کرامت و احترام دارد و این مهم بدون ایجاد جامعه‌ای که بر ارزش‌های والای انسانی مانند راست گویی، صداقت و سلامت گفتار استوار باشد، مقدور نیست. مروی تصریح کرد: انسان‌ها در طول تاریخ همواره از تنوع گسترده‌ای از بی‌عدالتی‌های مبتنی بر ویژگی‌های هویتی از جمله قومیت، نژاد، ملیت، جنسیت و ناتوانی‌های جسمی و همچنین دیگر بی‌عدالتی‌های مرتبط و متصل با بی‌عدالتی‌های هویت‌محور از جمله بی‌عدالتی‌های اقتصادی، زیست‌محیطی، فساد، سوءاستفاده از قدرت و بی‌عدالتی در برخورداری از عدل و داد، رنج برده‌اند و این مصیبت همچنان در بسیاری از حوزه‌ها به قوت خود باقی است.

امام رضا(ع) هیچ کدام از رژیم‌های وقت را تأیید نکردند

محمد عاصی، امام جماعت منتخب مرکز اسلامی واشنگتن، دیگر سخنران این اجلاسیه بود که به تبیین موضوع «امام رضا، یک امام» پرداخت و گفت: امام رضا(ع) همچون دیگر ائمه، به توسعه آموزه‌های نبی مکرم اسلام(ص) اهتمام داشتند و با توجه به شرایط زمانی و مکانی عصر خود، به مقابله با بی‌عدالتی پرداختند، هرگز هیچ‌یک از رژیم‌های وقت را تأیید نکردند و به آن‌ها نپیوستند.